

دارو کلن بین نفس نظر من قطع نظر ز روی نویسیا و شکل	باب درون بیضه ام را نشان کند کرمان جوایر با بیدار گلستان کند
سنوکت کند بحال دم کر جسم هم از بیکه عمر من نع دوستان کند	
باده الکیر جام مجلس است حانه نام از فضا که نیست	زر سرخی اگر بود من است جشم اعتقاد جراح مجلس است
باده چشمک ز نیت بنداری ما بشطان نداد ایم عثمان	که صراحی که وی ترک است ادبی زاوه مونسوس است
تلخ کلامه صحیحی دارم سنوکت از بیکه بر طپید دل	مهره ز بهر نقل مجلس است
اب کرد کسی که موش است	
ز اب دیده من بیکه گلستان نبر است خبر و ادیت محبت که جارسوا اینست	جو عجب بیضه علیل را نشان نبر است ز اب ابله با بار پروان نبر است
بخوان اهل جهان اب ریخت از روی هوای نظیر اب که شد بهار و جو	چنانکه دانه کند بمغز نان نبر است جو شمع سبز مغز اسخوان نبر است
بکوی بار ز بس میز نم در ابرام قضای باو یکدیگر کند گلستان نبر است	ز اب روی من از جو بستان ز زنجونی من شاخ اهوای نبر است
جو موج اب که از عکس نبره کرد رنگ مراجعه طایر نظاره نیست ارا می	نگاه من ز نمایش گو حطان نبر است ز بیکه چون زده خام در نشان نبر است

بجمع

ز باغ صالح جو شکست اب تک حمله که تو بهار شرم ده خزان نبر است	
روئی ز چشم ز دل دیوانه است ماتم سبور جهان دست بهم داده اند	دیده اهل جنون شمع بر آینه است خنده بینی می کره مستانه است
ذوق سچو دردت کی رودم بود که بخت سیاه مرا فیض سید شبت	حاکم برهن همان کرد ضم خانه است طالب برکت نام کوش بهمان است
شهرت ما کشته است مانع بیرون حلقه نیر طسرب حلقه دام است	همچو تکین نام ما مهر در خانه است همچو ربط با ده ام قطره می دانه است
سنوکت از آن نخله جو برقی جام منت بغنه بینی من از سر روانه است	
دل ز حال روی تو رنگ گلشن است بنود کسی بیکه چون من تک نراب	داعم سینه لاله صحرای امین است یادمی دوانته ام برقی حرمین است
یک زره آفتاب برون نبرید اورد ووش طاقتم تیاره های	رنگ بریده که بره سایه افکن است انگوش من جو حلقه زنجیر این است
عصبی بود ز برده و دنیای باغبان سنوکت زب که کشته ام ماده جنون	حال قفا آینه پیش روشن است
چاکر کجاست از تک چشم سوزن است	
دل من از خیال زلف رویش آینه است کدامین شاخ گل مدور بر گلشن کند	که در روی من گل شکلی لاله ام است سیاه از زود او عند نیاید چون نبر است